

# ماجرای اخراج محمد حسن میرزا آخرین ولیعهد قاجاریه

نوشته عبرت آموز زیر فصلی است از کتاب «انقراض قاجاریه و تشکیل سلسله پهلوی» نوشته حسین مکی .

این قسمت مربوط است به جریان اخراج محمد حسن میرزا ولیعهد احمد شاه ، از زبان امیر لشکر عبدالله خان امیر طهماسبی فرماندار نظامی شهر در زمان حکومت موقتی رضاخان که سابقا رئیس گارد سلطنتی احمد شاه بوده است و بعد از خلع آخرین شاه قاجار و واگذاری حکومت به «آقای رضاخان پهلوی» با تفاق سرتیپ مرتضی خان یزدان پناه و سرتیپ محمدخان درگاهی رئیس شهربانی وقت به دربار میرود و تمام درهای عمارات و انبارهای سلطنتی را مهر و موم کرده و به ولیعهد اخطار میکند که بایستی بلا درنگ از ایران خارج شود . مولف مینویسد : « هنگام برخورد با ولیعهد ، این افسران که قاعدتا بایستی رعایت نزاکت را بنمایند بطوری بایی نزاکتی و بی ادبی با او رفتار کردند که هیچ انتظار آن نصیحت» .

و اکنون اصل ماجرا را از زبان خود امیر لشکر عبدالله خان بخوانید و از بازی روزگار عبرت بگیرید که چطور همین صحنه بعد از پنجاه و سه سال منتها بدون حضور هیچ شاه و ولیعهد و امیر لشکری و فقط بدست یک مشت رزمنده انقلابی در کاخ نیاوران تکرار شد .

تکین

«حسب الامر والا حضرت پهلوی دو ساعت بعد از ظهر شبیه نهم آبان ماه ۱۲۰۲ مامور شدم که دربار را تحویل گرفته و خانواده سلطنت مخلوع را بیرون نمایم ، دو ساعت و ده دقیقه از ظهر گذشته بود که وارد عمارت سلطنتی شدم ، مشکوة الدوله پیشخدمت احمد میرزا را خواستم و به محمد حسن میرزا ( ولیعهد مخلوع ) که در غیاب احمد میرزا در ظرف سه سال قائم مقام او بود و در پس پرده هزار رنگ به آب میزد اخطار نمودم که فوراً تهیه مسافرت خود را دیده و همین شب از طهران خارج و بطرف اروپا حرکت و به براند خود ملحق گردد .

موقعیه من وارد شدم شوهر محمد حسین میرزا میخواست از دربار خارج گردد بمشارالیه امر شد که بلا تاخیر اتومبیل راتیه و حاضر نماید و یکنفر مامور تعیین نمودم که شوهر راتحت نظر گرفته و برای اتومبیل بنزین و روغن تهیه نماید ، آقا باشی ( معتمد الحرم ) نیز احضار و تاکید شد که هر چه زودتر اندرون را تخلیه و اسبابهای شخصی خود را تیز از دربار بیرون برد و ناصیحه این امر حتمی الاجراست . بلافاصله او امر بموقع اجرا گذارده شده ، در این بین صاحب جمع جواب بیخام را آورد که ( والا حضرت ولیعهد ) من بلافاصله گفتم بگوئید محمد حسن میرزا .

ادامه داد : بله ، اظهار میفرمایند برای رفتن حاضر م ولی وسائل حرکت را ندارم . پول هم ندارم تا لوازم حرکت راتیه نمایم و در صورت امکان طالب ملاقات ، مذاکرات دوستانه است و اینطور میگوید : چهل هزار تومان از دولت طلب دارم ممکن است از این بابت وجهی بدهند بلاوه قرض و کارهای شخصی دارم که باید کسی را مامور تصفیه امورات خود نمایم .

جواب دادم ملاقات ممکن نیست مذاکرات دوستانه نیز با هم نداشته و نداریم ، امر بندگان اعلیحضرت پهلوی است که باید بموقع اجرا گذاشته شود فوراً یکنفری را برای تسویه و امور محاسبات خود تعیین و حرکت نمایند و کارهای شما انجام خواهد شد و اگر عرایض دیگری داشته باشید بعرض والا حضرت پهلوی خواهد رسید .

صاحب جمع مثل این بود که بحوادث معتقد نبوده و یا خود تجاهل مینمود و یا برای آبیات قدویت و یا تجویز تقلید بقاء بر میت اظهار داشت این مسائل بوالا حضرت ولیعهد اخطار شد گفتم بگوئید محمد حسن میرزا گفت از طرف که ابلاغ کنم ؟ و این امر حرکت از طرف کیست ؟ جواب داده شد در تفهیم و فهم قبلا خود را مستعد نموده بدانید از طرف بندگان والا حضرت پهلوی این احکام ابلاغ میشود .

ساعت دو و نیم بعد از ظهر بود که موق الدوله ( مفروز میرزا ) وزیر دربار سابق که قبلا بوسیله تلفون احضار شده بود حاضر شد و بایشان اظهار شد هر چه زودتر روسای مسئول دربار را حاضر نمایند که فوراً اشیاء سلطنتی و اطاقها باید مهر و موم شود !

روز شبیه بود ولی دربار تعطیل بود و جز چند نفر پیشخدمت و عبدالله میرزا ( سردار حشمت ) کالسکه چی باشی و ابراهیم خان صدیق همایون کسی دیگر حاضر نبود بوسیله تلفون چند نفری حاضر شدند و با حضور حاج عدال السلطنه صندوق خانه و با حضور سردار حشمت کالسکه خانه و با حضور عین السلطان آبدار خانه و چون نهوه چی باشی حاضر نبود با حضور صدیق همایون در بهامهر و موم گسردید .

سراپدار خانه نیز با حضور صدیق همایون مهر و موم شد ، موق الدوله حاضر بود که خزانه نیز مهر و موم شد و بالجملة تمام اثاثیه و اثاثیه دولتی با حضور روسا مربوطه بمسئولیت خود آنها تحت ضبط و توقیف درآمد و این مهر کار خود را کرد و دست توقیف را بر روی آنها گذاشت :

«مهر امیر طهماسب عبدالله خان حاکم طهران اثاثیه سلطنتی و دربار را توقیف و مخزنها را ضبط نمود.»

اشخاص جزء جمع و غیر مسئول از قبیل پیشخدمت و فرانس و اجزاء خلوت اجازه یافتند که چنانچه بخواهند از دربار خارج شوند در این موقع صاحب جمع از طرف محمد حسن میرزا پیام آورد که اجازه دهند سهم الدوله برای تهیه یک هزار تومان وجه از دربار خارج شود اجازه داده شد که بمعیت یکنفر صاحب منصب بیرون رفتن مقصود خود را انجام دهد ، در این موقع کار دربار خاتمه یافت و هر چه بود تحت تصرف درآمد و با تفاق سرتیپ مرتضی خان و سرتیپ محمدخان که همراه من بودند بملاقات محمد حسن میرزا رفتیم و به صاحب منصب مامور فراول های دربار دستور لازم داده شد که پس از ملاقات ما جز چند نفر توکر شخصی محمد حسن میرزا که نباید همسفر وی گردند کسی حق ملاقات با مشارالیه را ندارد ولی این بقیه در صفحه ۵۷



## ماجرای اخراج (بقیه)

نوکرها نیز با حضور مامور فقط میتوانند ملاقات کنند. راه افتادیم تا در اطافیکه محمد حسن میرزا توقف داشت پیشخدمت ها قبلاندرهائی را که در يك فرنونیم بروی ایرانیان بسته و نماینده عقاید و افکار و احساسات قلبی ساکنین این نقطه پرپیچ و خم دوران عاطفه و عدالت بود پشت سرهم بروی ما باز مینمودند، در مشاهده این حال نکته ای از خاطر گذشت و بی اختیار حواسم را بجای دیگر کشانید و اوعبارت از قدرت و قوه دست ملت بود که بایک اراده درهای بسته را باز و زندگانی يك سلسله را بهم پیچید و مظهر قدرت خود را و الاحضرت پهلوی معرفی نمود، این است که یکی از مامورین این مظهر قدرت ملی دارد از این اطافهای تودرتو میگردد و ماموریت خود را اجماعی نماید، محمد حسن میرزا از آمدن ما مطلع شده باطاق نشیمن گاه او هنوز وارد نشده بودیم که از روی صندلی خود برخاست و تا نزدیک در اطاق با استقبال شتافت و همین شخص بود که چند ساعت قبل ایرانیان را عبید خود محسوب میداشت و چیزی که در مخیله او قدر و قیمتی نداشت همانا ملت ایران بود که این ساعتی که وارد میشدیم مشارالیه مشغول خوردن نان شیرینی و چائی بود و از شدت اضطراب چائی را نیمه گذاشته و با استقبال آمده بود. اظهار نمودم که توسط صاحب جمع بیغام داده بودم که حسب الامر و الاحضرت پهلوی باید زودتر تهیه سفر را ساز و ساعت یازده امشب حرکت نمایند و ضمناً اخطار میکنم که لباس نظام را از تن خود بکنید.

جواب داد فرستاده ام لباس دیگری تهیه کرده بیاورند تا عوض نمایم و چهار نفر که همراه من خواهند بود تذکره لازم دارند. پول هم برای تهیه لوازم حرکت ندارم چهل هزار تومان از دولت طلبکار هستم و بیغام دوستانه مرا به اعلیحضرت برسانید از نقطه نظر دوستی و مسائل حرکت مرا فراهم نمایند.

جواب - البته برای ملتزمین یاد مرکز یاد برین راه تذکره تهیه میشود، چگونه میشود پول نداشته باشید؟ گفت بخدا که پول ندارم مبلغی هم مقروض هستم، گفتم بسیار خوب بعرض و الاحضرت میرسانم هر طور امر فرمودند ابلاغ خواهم نمود.

- برای حمل و نقل اسباب و سیله ای ندارم

جواب - بندگان و الاحضرت پهلوی همه قسم مساعد هستند بعرض مبارکشان میرسانم گفت مبلغی مبلغی مقروض هستم و محتاجیاتی دارم نمیدانم بکه رجوع کنم؟

جواب - قبلاً بصاحب جمع گفتم صورت محاسبات خود را باو بدهید اگر مطالبی باشد که محتاج بعرض رساندن باشد بعرض مبارک میرسانم میتوانم بگویم نظر بمعلومات قطعی خود از عاطفه و الاحضرت پهلوی مطمئن باشید و همه نوع مساعدت در کارهای شما از طرف و الاحضرت خواهد شد و او امر لازم در تصفیه امور و محاسبات شما صادر میگردد گفت خانواده را چکنم همراه ببرم یا خیر؟

- مجاز هستید میخواهید ببرید ایرادی نیست.

کسانیرا که میخواهید همراه خود ببرید ایرادی نیست.

میتوانم با اجزای دربار ملاقات کنم مانی برای ملاقات نیست؟

جواب - اجزاء و عمله دربار که تاکنون نزد شما بودند البته مراسم تودیع را بعمل آورده اید. لازم بود بمذاکرات خاتمه داده شود، اظهار نمودم دیگر باشما خدا حافظی میکنم و بهم دست دادیم، سرتیپ مرتضی خان فرمانده لشکر مرکز و سرتیپ محمد خان نیز دست دادند و از در سالون خارج شدیم. بموجب دستوریکه قبلاداده شده بود صاحب منصب گارد مامور بود از ورود اشخاص و ملاقات ها جلوگیری نماید و بجز از چهار نفر همسفر کسی حق ملاقات را نداشت آنها نیز با حضور صاحب منصب میبایست ملاقات کنند.

امر نظامی بموقع اجرا گذاشته شد و دیگر کسی حق ملاقات نداشت! محمد حسین میرزا از اجرای این امر مستحضر گردید از در سالون خارج شد و از پشت سر اظهار نمود مگر از ملاقات اشخاص ممنوع هستم؟ گفتم چون قبلاً با سایرین تودیع نموده اید دیگر با کسی ملاقات نخواهید کرد مگر چهار نفر با همراهان خود آنها با حضور مامور. قانع شد و ساکت گردید و سربزیر انداخت این جانب و رفقا از اطافهای سلطنتی خارج و برای تسریع حرکت مسافرین و عرض دربارت بخاکبای و الاحضرت تشرف حاصل نمودیم.

مراتب را معروض داشتم امر فرمودند مبلغ پنجهزار تومان نقد پرداخته و بقدر کفایت اتومبیل و کامیون برای حمل اسباب و مسافرین داده شود، فوراً امر عالی اجرا و ساعت نه بعد از ظهر همان روز وسائل نقلیه حاضر و نه ونیم بعد از ظهر اینجانب و سرتیپ مرتضی خان به دربار رفته و وسائل حرکت آماده، اعلام شد که ساعت ده حرکت نمایند در ساعت شش بعد از ظهر اعتضاد السلطنه، نصرت السلطنه، عضد السلطنه و بعین الدوله از صبح برای تودیع آمده بودند و ساعت ورود مادر گوشه اطاق انتظار آنها را دیدم که مجسمه وار با رنگ بریده ایستاده بودند. بمجره اینکه چشمشان بما افتاد بی اندازه بریشان شدند و بی اختیار لرزیدند، چه یقین کردند که توفیق خواهند شد ولی کم کم این اضطراب از آنها رفع شد برای آنکه اعتماد با عاطفه و الاحضرت پهلوی اندیشه های مشوش آنها را رفع و مرعوبیت آنها را تسکین داد و در برابر جرائم غیرقابل عفو سلسله خود شخص کریم و با عاطفه ای را دیدند که چشم از سینات آنها پوشیده و بنام عظمت اخلاقی ملت ایران از گناهان آنها صرف نظر نموده بلکه هم خود را متوجه تامین موجودیت آنها کرده و در بحبوحه طیفان و عصیانیت ملی اینک دست آنها را گرفته و از گرداب هلاکت بساحلی میبرد، این بود در مقابل يك چنین عطوفت و مهربانی هول و هراس را تسکین دادند و بالجملة ساعت هشت ونیم بعد از ظهر است که شاهدگان هنوز در اینجا هستند و منتظر آخرین تودیع میباشند، در همین ساعت محمد حسن میرزا برای تودیع با خانواده خود باندرون رفت.

### آخرین تودیع

ده ساعت و پنج دقیقه بعد از ظهر محمد حسن میرزا در اندرون با اجزاء و مستخدمین و خواجه ها آخرین مراسم تودیع را بعمل آورده و در تحت محافظت صاحب منصبان مخصوص بطرف خارج دربار حرکت نمود.

### نقشه حرکت

يك اتومبیل حامل نظامیان از جلو، اتومبیل محمد حسن میرزا از عقب و مایلی اسکورت پفاصله ده قدم از یکدیگر سلسله وار راه بغداد را از خط فزوین پیش گرفتند

### دریای نیستی

پس از صد و پنجاه سال تقریبی آخرین شخص منتظر که روزی براریکه سلطنت جلوس نماید و یکدفعه دیگر تخت و تاج با افتخار ایران ملعبه هوا و هوس خورد از ایران رفت و در عالم سیاست بتربای نیستی غرق و امواج از سرش گذشت.

(كان له یکن بین الحجون الی الصفاانیسی) (ولم یسر بمکه سامر)

هیچ اثری باقی نماند چه آنکه اثری نداشت تا از خود باقی بماند. رفت و بدریای عدم ملحق شد.